

نگاهی به ریشه‌شناسی چند مدخل فرهنگ فارسی*

حسین داوری (دانشگاه دامغان)

فرهنگ‌هایی که پس از فرهنگ فارسی (معین ۱۳۶۰) منتشر شده‌اند به ریشه‌شناسی توجه عمده‌ای نداشته‌اند و یا به تکرار مندرجات آن بسنده کرده‌اند. در این مقاله ریشه‌شناسی دوازده مدخل این فرهنگ بررسی شده‌است. این دوازده واژه در زبان انگلیسی نیز به‌کار می‌رود. منبع اصلی ریشه‌شناسی‌های ذکرشده، فرهنگ‌های انگلیسی هستند. کاستی‌های بخش ریشه‌شناسی فرهنگ فارسی (معین ۱۳۶۰) تنها به این مدخل‌ها خلاصه نمی‌شود و ریشه‌شناسی بسیاری از مدخل‌های دیگر نیز نیاز به بررسی دارد، مانند آدرنگ، اتو،

* مؤلف در مقاله‌های پیشین خود، به ریشه اغلب این واژه‌ها پرداخته و مقاله پیش‌رو برگزیده‌ای از مقاله‌های قبلی ایشان است. برای مثال ← فردوس آقاگل‌زاده و حسین داوری، «بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های انگلیسی با ریشه فارسی میانه»، مجله مطالعات ایرانی، سال ۸، شماره ۱۶، ۱۳۸۸ (ریشه واژه‌های «آرسنیک»، «بوراکس»، «عفریت»؛ حسین داوری، «ضرورت بازنگری در بخش ریشه‌شناسی فرهنگ سخن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، شماره پیاپی ۲۲، بهار ۱۳۸۸ (ریشه واژه‌های «بادمجان»، «خنجر»، «صندل»، «عفریت»، «مازریون»، «مینا»؛ فردوس آقاگل‌زاده و حسین داوری، «واژه‌هایی به‌ظاهر دخیل، اما اصیل»، مجله پژوهش زبان و ادب فارسی، شماره ۱۰، ۱۳۸۷ (ریشه واژه‌های «آرسنیک»، «بوراکس»، «توکسین»، «صندل»، «گاز»)، اما از آنجایی که این مقاله، در مجله فرهنگ‌نویسی، به روشی متفاوت با مقاله‌های قبلی ایشان، تماماً بازنویسی و تکمیل شده‌است، انتشار آن را مفید دانستیم (مجله فرهنگ‌نویسی).

اخته، اریب، استکان، استیر، اسکله، الک، الگو، الگو، بلال، پتو، پنجره، پنگان، تاراج، تپه، تنگ، تنگه، و چک.

در موارد زیر، آنچه پس از علامت ○ می‌آید از معین (۱۳۶۰) و آنچه پس از نشانه ● می‌آید پیشنهادهای نگارنده است:

بادنجان bāde(a)njān

○ بدون ریشه‌شناسی

● [سنسکریت: *vāṭini-gaṇa-*] قیاس کنید با انگلیسی *aubergine* «بادنجان» (ONL؛ OED؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۱۵۹).

✱

براکس borāks

○ [فرانسوی: *borax*] بوره.

● [فرانسوی: *borax*]، از لاتینی میانه: *borak*، از عربی: بورق، از فارسی میانه: *burak*] قیاس کنید با انگلیسی *borax* و ارمنی *borak* (از فارسی میانه) و سُرِیانی *bōrqā* (از فارسی میانه) (SOD؛ AHD؛ CDE؛ OED؛ RHW؛ WTI؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۲۱۵).

✱

توتیا tūtiyā

○ [معرب: توتیا، قیاس کنید با آلمانی *tuthia*] اکسید طبیعی و ناخالص روی...
 ● [هندی، قیاس کنید با سنسکریت: *tattha-*]، از دراویدی؟ [قیاس کنید با انگلیسی *tutty*] «توتیا» (AHD؛ WTI؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۳۵۴).

✱

توکسین toksīn

آرسنیک ārsenīk

← ارسنیک

✱

اردب ardab(b)

○ [معرب، از یونانی: *ártabe*]، از سُرِیانی: *ardeba*] پیمانه‌ای است برابر ۲۴ «صاع» و آن ۶۴ من باشد.

● [معرب، از آرامی: *ardaba*]، از قبطی: *ertob*، از یونانی: *artabe*، از فارسی باستان: **arta-pā-* «ظرف برای نگهداری آرد» [قیاس کنید با انگلیسی *ardeb*] (AHD؛ RHW؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۷۶).

✱

آرسنیک ārsenīk

○ [فرانسوی: *arsenic*، یونانی: *arsenikon*] زرنیخ سفید.

● [فرانسوی: *arsenic*]، از لاتینی: *arsenikum*، از یونانی: *arsenikon*، از سُرِیانی: *al-zarnique*، از فارسی میانه: *zarnik*، از فارسی باستان: *zarna/daraiya* «زردرنگ» [قیاس کنید با انگلیسی *arsenic*] «زرنیخ» و عربی زرنیخ و زرنیق (از فارسی میانه: *zarnik*) (AHD؛ SOD؛ EON).

✱

○ [فرانسوی: toxine] سمّی است که از میکروب‌ها تولید شود؛ زهرابه.

● [فرانسوی: toxine، از لاتینی متأخر: toxicus، از لاتینی: toxicum «زهر»، از یونانی: toxikon/toxon «تیر»، از فارسی باستان: *taxša- «تیر»] (AHD؛ ORG، ذیل toxic «سمّی») قیاس کنید با فارسی تَخْش «تیر» (فارسی باستان: *taxša-)؛ همه بنده در پیش رخس منند / جگرخسته تیغ و تخش منند (فردوسی). این واژه در یونانی به صورت toxon «تیر» و بعدها toxikon «تیر» بوده که صورت کوتاه‌شده toxicon(pharmakon) «زهر مخصوص آغشته کردن تیر» بوده است. در سیر انتقال به لاتینی، تنها جزء اول آن منتقل شده و در این زبان متأثر از معنای عبارت مذکور به معنای «سم» و «زهر» کاربرد یافته است. این واژه در لاتینی متأخر تبدیل به صفت شده و در قالب صفت به فرانسوی و سپس انگلیسی راه یافته است (AHD).

✱

خنجر xanjar

○ [عربی]

● این واژه فارسی است و طبق روش معین (۱۳۶۰) نیاز به ریشه‌شناسی ندارد. قیاس کنید با عربی خنجر (از فارسی) و انگلیسی khanjar (از عربی) (OED؛ RHW؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۷۴)

✱

sandal سَندَل

← صندل

✱

sandal سَندَل

○ [فرانسوی: sandale، از لاتینی: sandalium] نوعی کفش که با بند به پا بندند.
● [فرانسوی: sandale، از لاتینی: sandalium، از یونانی: sandalion، از فارسی: sandal] قیاس کنید با انگلیسی sandal. این واژه در شعر ناصرخسرو (از دهخدا و دیگران ۱۳۷۷) نیز به کار رفته است: تو را جوانی و جلدی گلیم و صندل بود / کونّت سوخت گلیم و دریده شد صندل. اسدی (۱۳۱۹، ص ۳۳۱) نیز شاهی از عنصری برای این لغت ذکر کرده است: گرفتم که جایی رسیدی ز مال / که زرین کنی سَندَل و چاچله... (OED؛ SOD؛ ENC؛ EON).

✱

عَفْرِیت efrīt

○ [عربی]

● [معرب، از فارسی میانه: āfrīt «آفریده»] قیاس کنید با انگلیسی afreet و afrit «عفریت»، «دیو» (از عربی: عفریت) از نظر معنایی قیاس کنید با سنسکریت bhūta «بوده»، «آفریده»، «مخلوق»؛ «شیخ»؛ «جن» (OED؛ RHW؛ WTI؛ جفری ۱۳۷۲، ص ۳۱۶؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۴۱).

✱

✱

مینا mīnā

○ [اوستایی: *minu (minav)* «جواهر گردن»، «آرایش گردن». قیاس کنید با عربی مینا] ۱. ماده‌ای است از لعاب شیشه‌ای... که آن را روی کاشی و فلزات برای نقش و نگار به کار برند. ۲. فلزی با رنگ‌های لعابدار... ۳. آبگینه الوان... ۴. آبگینه (مطلقاً). ۵. شیشه شراب. ۶. ساغر مینایی. ۷. گیاهی است زیتنی... ۸. پرنده‌ای از راسته سبک‌بالان... ۹. مینای دندان.

● [هندی: *mainā*, از سنسکریت: *madanā / madanaka*] پرنده‌ای از راسته سبک‌بالان...

«مینا» در معنی ۸ (نوعی پرنده)، ریشه‌ای متفاوت از دیگر معنی‌ها دارد و طبق روش معین (۱۳۶۰) باید در مدخلی جداگانه ضبط شود. قیاس کنید با انگلیسی *mynah* و *mina* «مینا (نوعی پرنده)» این واژه در شعر ملاطفر (از آندراج، ← محمدپادشاه ۱۳۳۶) نیز به کار رفته است: موسم آن شد که مینا راگ هندی سر کند / شاخ و برگ بید از آب ترنم تر کند (WTI؛ OED؛ AHD؛ نیز ← رامپوری ۱۳۷۵، ذیل «مینا»).

گاز gāz

○ [از فرانسوی: *Gaze* (غزه)] ۱. پارچه‌ای نازک و لطیف و تابدار که در شهر «غزه» ساخته می‌شده. ۲. امروزه به پارچه نازک تورمانند درشت‌باف که برای پانسمان به کار برند اطلاق می‌شود.

● [فرانسوی: *gaze*، از اسپانیایی: *gasa*، از عربی: قز «ابریشم خام»، از فارسی: کز، کج، قیاس کنید با کز آگند و کج آگند «جامه‌ای رزمی که آستر آن انباشته از کز می‌شده است»] قیاس کنید با انگلیسی *gauze* «پارچه پانسمان» و «تزیب» (CHD؛ AHD).

✱

مازریون māzaryūn

○ [معرب = معزرون، معرب، از لاتینی: *mezereum*] گیاهی از رده دلیپه‌ای‌ها...

● این واژه فارسی است و طبق روش معین (۱۳۶۰) نیاز به ریشه‌شناسی ندارد. قیاس کنید با لاتینی میانۀ *mezereum* و *mezereon* (از فارسی) و عربی مازریون (از فارسی) و انگلیسی *mezereum* و *mezereon* «مازریون» (WTI؛ AHD؛ RHW؛ نیز ← امام‌شوشتری ۱۳۴۷، ص ۶۲۱).

منابع:

اسدی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران.
 امام‌شوشتری، محمدعلی (۱۳۴۷)، فرهنگ واژه‌های عربی در زبان فارسی، انجمن آثار ملی، تهران.
 جفری، آرتور (۱۳۷۲)، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، توس، تهران.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول (آ - ت)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

غیاث‌الدین رامپوری (۱۳۷۵)، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران.

محمدپادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، هفت جلد، تصحیح محمد دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، تهران.

معین، محمد (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.

AHD: KLEINDER, S. (2001), *The American Heritage Dictionary*, Dell Publishing.

CDE: SKEAT, W. (1993), *Concise Dictionary of English Etymology*, Wordsworth Edition Ltd.

CHD: BARNHART, R. (2005), *Chambers Dictionary of Etymology*, Chambers Harrap Publishers.

ONE: www.etymonline.com.

ORG: PARTRIDGE, E. (1991), *Origins: An Etymological Dictionary of Modern English*, Routledge.

RHW: STEIN, M. (1998), *Random House Webster's*, Random House Group.

SOD: BROWN, L. (1993), *The New Shorter Oxford English Dictionary*, 2 vols, Clavendon Press.

WTI: GROVE, P. (1986), *Webster's Third International Dictionary*, 3 vols, Meriam Company.

